

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

جمع بین این دو طایفه از روایات، به این صورت شد که ما روایاتی که دلالت بر مره واحده دارد را، حمل بر وجوب عینی کنیم و روایاتی که دلالت بر «فی کل عام» دارد، حمل بر وجوب کفایی کنیم. تنها اشکال باقی مانده، این است که؛ اگر بخواهیم این روایات «فی کل عام» را، بر واجب کفایی معنا و حمل کنیم، در آن صحیحه علی بن جعفر مشکل پیدا می‌کنیم.

بررسی صحیحه علی بن جعفر

در صحیحه علی بن جعفر آمده است که موسی بن جعفر⁸ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ» و بعد فرمود: «وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^[1]، این روایت را قبلاً نیز خواندیم و سند آن را مورد بررسی قرار داده و گفتیم که صحیح است. صدر و ذیل این روایت، مباحث بسیاری داشت که بیان شد.

اگر بگوئیم عبارت «ان الله فرض الحج على اهل الجده في كل عام»، واجب کفایی است، این سخن با «وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» سازگاری ندارد؛ زیرا تردیدی نیست که از این قسمت آیه، مسلماً وجوب عینی استفاده می‌شود و در نتیجه این اشکال پیش می‌آید؛ شما که حمل بر وجوب کفایی می‌کنید، این روایت را چگونه می‌توانید معنا کنید؟

به بیان دیگر؛ اگر در این روایات، «فی کل عام» اشاره‌ای به این آیه شریفه نشده بود، می‌گفتیم این «فرض الحج على اهل الجده في كل عام» را، حمل بر وجوب کفایی می‌کنیم، اما کنار این عبارت، امام (علیه السلام) این آیه را آورده و فرموده: «وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا».

دیدگاه صاحب منتقى الجمان

این اشکال در گذشته نیز مطرح بوده است از جمله کسانی که این اشکال را مطرح کرده است، مرحوم شیخ حسن (پسر شهید ثانی (قدس سره)) صاحب منتقى الجمان است. ایشان می‌گوید: «كيف تتمُّ ارادة الوجوب الكفائي في خبر علي بن جعفر مع احالة الحكم فيه على الآية (در حالی که حکم را احاله‌ی بر آیه داده) و الاتفاق واقعٌ على استفادة العيني منها»^[2]؛ اتفاق فقها بر این است که از آیه وجوب عینی استفاده می‌شود.

ایشان در پاسخ می‌گوید: «لا مانع من افادتها للحکمین معاً علی ما مرّ تحقیقه فی افادة آية التقصیر لحکمی السفر و الخوف حیث ینقص من الركعتین واحدة»؛ چه اشکالی دارد بگوئیم این آیه «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»؛ هم دلالت بر وجوب عینی کند و هم دلالت بر وجوب کفایی، منتهی به دو اعتبار یعنی می‌گوئیم وقتی خداوند فرموده: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»؛ آن کسی که مستطیع است، بر او واجب عینی است و آن کسی که می‌بیند بیت خالی است، اگرچه قبلاً هم حج رفته، باز برای او واجب کفایی است.

ایشان می‌فرماید نظیر این مطلب را در آیه تقصیر بیان کردیم: «وَ اِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنْ الصَّلَاةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا»^[3]، این آیه (که ما نیز مفصل مورد بحث قرار دادیم) درباره نماز مسافر است. برخی می‌گویند چون در ذیل این آیه آمده: «اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا»، مربوط به صلاة خوف است و ربطی به سفر ندارد و از این آیه، وجوب قصر به ملاک سفر، استفاده نمی‌شود.

تحقیقی که در آنجا ارائه شد آن است که این‌گونه نیست که بگوئیم این وجوب، از آیه وجوب قصر نماز در سفر را استفاده می‌کنیم، منتهی «اِنْ خِفْتُمْ» موضوعیت ندارد؛ خواه خوف باشد یا نباشد و «اِنْ خِفْتُمْ» در اینجا، از باب شرطی است که وارد مورد غالب است یعنی غالباً اینطور بوده که در سفرها، این خوف هم همراه بوده است. برخی از اهل سنت از این آیه شریفه، فقط نماز خوف را استفاده کردند و برخی از آیه، فقط نماز در سفر را استفاده کردند.

صاحب منتقی الجمان می‌گوید چه اشکالی دارد که از این آیه، هم وجوب قصر به ملاک سفر را استفاده کنیم («اِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ»، «ضرب» در «ارض»، همان سفر است) و هم وجوب قصر را به عنوان صلاة خوف استفاده کنیم. بنابراین، همان‌گونه که در این آیه شریفه، هر دو حکم را استفاده می‌کنیم، در این بحث نیز بگوئیم از «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»، هم وجوب عینی را استفاده کنیم و هم وجوب کفایی را.

ارزیابی دیدگاه صاحب منتقی الجمان

به نظر ما این قیاس درستی نیست، زیرا در آیه تقصیر؛ هم عنوان «ضرب فی الارض» آمده و هم عنوان «اِنْ خِفْتُمْ»، از این رو، چون دو عنوان آمده، ما به ملاک این دو عنوان می‌گوئیم هر کدام، موضوع برای یک حکمی است، اما در اینجا اشکال این است که در این آیه یک عنوان است؛ «لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». «حِجُّ الْبَيْتِ» یعنی رفتن به سوی بیت (زیرا بیان شد که «حَجَّ» و «حِجَّ» به معنای قصد است و قصد در اینجا، به معنای عمل است نه فقط به معنای اراده باطنی). بنابراین، در مقابل سخن صاحب منقی الجمان می‌گوئیم در این آیه، یک عنوان بیشتر نیست.

بنابراین، در این آیه دو موضوع نداریم؛ یکی خود حج و یکی هم عدم خلو بیت. از اول تا آخر آیه، در هیچ جا خلو بیت نیامده است، اما اگر؛ هم مناسک حج را داشتیم و هم عدم خلو بیت را، آن‌گاه می‌گفتیم به هر اعتباری، یک حکمی در اینجا وجود دارد؛ به یک اعتبار وجوب عینی است و به اعتبار دیگر، وجوب کفایی است، منتهی چنین چیزی در اینجا نداریم.

بدین‌سان، در پاسخ ایشان می‌گوئیم روایات معتبر داریم که که «حِجُّ الْبَيْتِ»، اعم از حج و عمره است و چون اعم از حج و عمره است، به اعتبار خصوص حج فی ایام مخصوصه، وجوب عینی است و به اعتبار حج به نحو کلی یا عمره، عنوان متعلق برای کفایی را پیدا می‌کند. در بعضی از روایات در همین ابواب وجوب الحج نیز در کتاب وسائل الشیعه آمده که امام(علیه السلام) فرمود مراد از «حِجُّ الْبَيْتِ» یعنی «الحج و العمره فاینهما مفروضان»؛ هر دو واجب است. در اینجا نیز اگر این پاسخ را دادیم، دیگر اشکال تعارض روایت علی بن جعفر با وجوب کفائی نیز، پاسخ داده می‌شود.

بررسی استعمال لفظ در اکثر از یک معنا

نکته دیگری که باید توجه داشت این است که؛ ما قائلیم به اینکه استعمال لفظ در اکثر از یک معنا در قرآن وارد شده است یعنی استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، نه تنها محال نیست (برخلاف قدمای اصولیین که می‌گفتند محال است و ادله‌ای که دال بر استحاله است را، در علم اصول پاسخ دادیم)، بلکه در قرآن نیز واقع شده است.

به عنوان نمونه؛ در ذیل آیه شریفه: «**أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**»^[4]، یک روایت «**أَمْرُ اللَّهِ**» را به قیامت معنا می‌کند، یک روایت «**أَمْرُ اللَّهِ**» را، به ظهور حضرت حجت (علیه السلام) معنا می‌کند، یک بحث این است که خدای تبارک و تعالی از این «**أَمْرُ اللَّهِ**»، همه این معانی را اراده کرده است. بنابراین، این لفظ استعمال در معانی مختلف شده است. در اینجا نمی‌توان گفت که اینها، «بطون» قرآن است و هر بطن، مقدمه برای بطن دیگر می‌شود (و آن بطن هم، یک بطنی تحت خودش دارد)؛ زیرا این معانی، در عرض یکدیگرند (قیامت، ظهور حضرت حجت (علیه السلام)، عذاب الهی). نظیر این مورد، در قرآن زیاد است.

حال چه اشکالی دارد که در اینجا، با قطع نظر از این روایت (که «**حُجَّ النَّبِيِّ**» را، به معنای حج و عمره بیان کرده) و با قطع نظر از آن قیاسی که شیخ حسن بن شهید ثانی (قدس سره) کرد، بگوئیم این «**لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ النَّبِيِّ**»؛ هم دلالت بر وجوب عینی دارد و هم وجوب کفایی، آنچه محال است این است که متعلق واحد، هم عینی باشد و هم کفایی، اما در این روایت، چه اشکالی دارد بگوئیم امام کاظم (علیه السلام) خواستند ما را متنبه کرده و بگویند این «ان الله فرض الحج علی اهل الجده فی کل عام» که به نحو واجب کفایی است، این هم مراد خدای تبارک و تعالی است. وقتی حضرت این را تفسیر می‌کنند، می‌فرمایند: «و ذلک قوله تعالی» یعنی حضرت این آیه را تفسیر می‌کنند.

به بیان دیگر؛ در ذهن عموم مردم، همان وجوب عینی «مره واحده» بوده است، امام امام (علیه السلام) می‌فرماید علاوه بر آن، خدای تبارک و تعالی از این آیه وجوب کفایی را نیز اراده کرده است. اگر هم بگوئید استعمال لفظ در اکثر از یک معنا می‌شود، می‌گوئیم مانعی ندارد؛ زیرا استعمال لفظ در اکثر از یک معنا در قرآن واقع شده است.

دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی در مسأله و ارزیابی آن

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید اینها از باب مصادیق است، مصداق جایی است که ما یک کلی داشته باشیم و آن مصادیق، بحسب الواقع برای آن کلی باشند. در آیه «**أَتَى أَمْرُ اللَّهِ**» نیز برای عنوان «**أَمْرُ اللَّهِ**»، در بسیاری از ترجمه‌های قرآن، نوشته شده: دستور خدا، فرمان خدا، در حالی که «**أَمْرُ اللَّهِ**»، یک اصطلاح خاص قرآنی است که بر فعل بسیار مهم و مسلم الوقوع، اطلاق می‌شود.

منتهی درست است که این عنوان «**أَمْرُ اللَّهِ**» هست، اما یک معنای آن عبارت است از قیامت، معنای دیگر آن، «ظهور حضرت حجت (علیه السلام) و معنای دیگر، عذاب است یعنی با اینکه از آیات قرآن، به یک مفهومی می‌رسیم، اما این‌گونه نیست که بگوئیم در اینجا یک کلی هست که واقعاً این مصداقش است و در اینجا این مصداق را اراده کرده است. به بیان دیگر؛ اینها دیگر شبه مستعمل فیه هستند و بین مستعمل فیه و مصداق فرق است، این آیات، عنوان مستعمل فیه را دارد یعنی این «**أَمْرُ اللَّهِ**»، استعمال شده در این معانی، نه اینکه بر اینها انطباق پیدا کرده است.

به عنوان مثال؛ گاهی اوقات، در یک آیه‌ای دارد: «مؤمنون» یا «**الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**»^[5]، ائمه (علیهم السلام) می‌فرمایند: «نحن الراسخون»^[6] که این می‌شود مصداق؛ زیرا از ابتدا مراد از «راسخون»، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) هستند

یا در آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^[7]، «راکعون» در امیرالمؤمنین (علیه السلام) استعمال نشده، بلکه مصداقش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

بنابراین، بین مستعمل فیهِ و مصداق، باید فرق گذاشت. این مواردی که در «أَمْرُ اللَّهِ» ذکر کردیم، مستعمل فیهِ است و وقتی مستعمل فیهِ شد، می‌گوئیم استعمال لفظ در بیش از یک مستعمل فیهِ هم اشکالی ندارد یعنی یک لفظی را بگوئید و چند معنا را اراده کنید، بحث تطبیق نیست که بگوئیم در روایتی، یک عنوانی را منطبق بر آیه کرده است.

بررسی ثمرات بحث معانی حرفیه

بحث معانی حرفیه، دو ثمره مهم دارد؛ یک ثمره‌اش این است که در بحث مفاهیم شرع، یکی از راه‌هایی که برای اثبات مفهوم به آن تمسک می‌کنند، تمسک به اطلاق ادات شرط من الحروف است به این بیان که آیا حرف، قابلیت اطلاق و تقييد دارد یا خير؟ این را باید در معانی حرفیه بحث کرد و باید دید که حقیقت معنای حرفی چیست؟ در اینجا دو دیدگاه وجود دارد؛ (1) عده زیادی می‌گویند قابلیت اطلاق و تقييد ندارد، (2) عده‌ای می‌گویند این قابلیت را دارد. کسانی که می‌گویند قابلیت اطلاق و تقييد را دارد، در بحث مفاهیم شرع می‌توانند به آن استدلال می‌کنند.

البته ممکن است در همین ثمرات، مرحوم اصفهانی، محقق عراقی (قدس سرّه) یا دیگران، هر کدام مناقشاتی داشته باشند، اما معنای مناقشه این نیست که بگوئیم قطع به این داریم که هیچ ثمره‌ای ندارد.

هر بحثی که در مباحث علم اصول مطرح شده، به این خاطر است که در اثناء یک نیاز فقهی، مجبور به مطرح کردن یک مسأله در علم اصول شده‌اند، منتهی قداماً، در لابه‌لای بحث‌های فقهی‌شان، همین مباحث اصولی را مطرح می‌کردند، اما بعداً آرام آرام این را جدا کردند و یک بحث مستقل شده است. شما یک بحث در اصول را پیدا نمی‌کنید که یک نیاز فقهی پشتوانه آن نباشد. منتهی اینکه این ثمره، قابل قبول است یا نه، محل بحث است.

به عنوان مثال؛ بحث وضع یا بحث معانی حرفیه، از مباحثی است که بحث‌های بسیار مهم و آثار خوبی دارد.

نکته؛ بررسی تحوّل در حوزه

یک وقتی بزرگان به ما می‌گفتند که عده‌ای از طلبه‌ها، برای فرار از درس، می‌زنند به باب مقدسی و شروع می‌کنند به چله نشینی و گفتن انکار، سراغ درس و بحث نمی‌روند و آن را کنار می‌گذارند؛ چون واقعاً زحمت دارد. به عنوان نمونه؛ شما ببینید همین روایات را ما چند روز است که معطل هستیم؟! مگر می‌شود همین‌طور با یک کلمه بگوئیم واجب کفایی است و تمام کنیم، این را باید قیامت جواب بدهیم و ببینیم آیا دلیلی برایش داریم یا نه، اشکالی دارد یا نه؟

اما زمانه ما این‌طور شده که یک عده‌ای برای فرار از درس، دنبال این افتادند که این مباحث زائد است! کجایش زائد است؟! زائد یعنی چه؟! یک وقت یک بحثی است که اتفاق بر این است که ثمره ندارد، ولی اگر یک بحثی ثمره دارد منتهی ثمره‌اش محل نقاش است (یک فقیهی می‌گوید از این ثمره استفاده می‌کنیم و قبول داریم و در فقه و فتاویم می‌آوریم و یک فقیه می‌گوید من این ثمره را قبول ندارم)، آیا بحث‌هایی که ثمره‌اش محل نقاش است را، باید بگوئیم زائد است؟!

البته یک خلطی هم شده؛ امروز دنیای اسلام یک ضرورت‌هایی دارد که حوزه باید به آن توجه کند، اینها درست است. امروز

شبّهات فراوانی هست که مثل سیل، به سمت اعتقادات و احکام می‌آید، در همین سازمان ملل، روزی نیست که به بهانه حقوق بشر، یکی از احکام اسلام را مورد اشکال قرار ندهند! دائماً کار می‌کنند ما باید بیدار باشیم تا بتوانیم دنبال پاسخ این شبّهات باشیم. یک بُعد تحول در حوزه، همین است، ولی این بُعد هم بدون درس خواندن عمیق نمی‌شود. اگر کسی واقعاً این مباحث را عمیق کار نکند، اگر اصول را عمیق با همین بحث‌هایی که خیال می‌کنند زائد است، کار نکند نمی‌تواند پاسخ این شبّهات را بدهد.

یک وقتی گفتند یک شخصی است که امسال می‌خواهد درس خارج شروع کند و گفته بحث استصحاب بحث زائدی است، استصحاب بحث زائد است؟! استصحابی که مرحوم شیخ انصاری، این همه فروع فراوان را مطرح کرده است (که اگر از استصحاب مرحوم شیخ، فروعی که در آن مطرح کرده استخراج کنند، خودش یک رساله عملیه می‌شود)! چرا همین‌طوری بگوئیم اینها زائد است؟ و ذهن خیلی از طلاب عزیز ما را، مشوّش می‌کنند به بهانه یک فرمایش بسیار ریشه‌ای و اصیلی که رهبری فرمودند و آن را هم خراب می‌کنند.

تحولی که رهبری فرمود، چه ربطی به این حرفهای بی‌اساس دارد؟ تحول یعنی عمیق درس بخوانید، عمیق شبّهات را بفهمید، عمیق جواب بدهید، این معنای تحول است، اما اگر تحول را گفتیم این اصول را بیائیم اینقدر مختصرش کنیم و به بهانه اینکه اینها زوائد هستند، پس فردا می‌آئید در همین فقه می‌رسید به باب حج و می‌گوئید چه لزومی دارد اینقدر بحث کنیم کفایی است یا نه؟! نه؟! نه!؟

باب اجتهاد را ببندید و خیال خودتان را راحت کنید! بگوئید چه نیازی به اجتهاد داریم بروید اخباری مسلک شوید! این روایات را بخوانید هر کدام معنایش را فهمیدید، که فهمیدید و اگر نفهمیدید هم که نفهمیدید، اجتهاد خیلی زحمت دارد و باید زحمت کشید. این تعبیری که از بعضی بزرگان دیدم نقل شده که؛ گاهی اوقات این مباحث برای هنرنمایی است، من واقعاً هر چه فکر کردم، ان شاء الله صادر نشده باشد، ولی این خودش یک افترا بی‌اساس است!

مرحوم محقق اصفهانی برای هنرنمایی، این همه دقت کرده؟! مرحوم سید در حاشیه بر مکاسب یا این همه حواشی و بحث‌ها، اینها بیکار بودند که بخواهند هنرنمایی کنند؟! یا اینکه این هنر را داشتند که بخواهند حکم خدا را پیدا کنند؟! اینقدر علیه حاشیه مرحوم اصفهانی بر کفایه گفتند که امروز در حوزه ما به حاشیه مرحوم اصفهانی توجه نمی‌شود؛ نه در کفایه و نه در مکاسب!

من خودم عرض کنم برخی از مسائل مستحدثه زمان خود ما، ریشه تحقیقی‌اش را در همین حاشیه اصفهانی در کفایه و مکاسب پیدا کردم؟ چرا داریم فضلاً را محروم می‌کنیم از این سفره عمیقی که علمای بزرگ ما، برای ما باقی گذاشتند به بهانه اینکه اینها هنرنمایی است؟ کجایش هنرنمایی است! البته علم، هنر بزرگی است و این خودش بالاترین هنر است، اما هنرنمایی تعبیری است که بار مسئولیت شرعی دارد! هر کس هم فرموده باشد.

بحث‌ها را عمیق بخوانید و عمیق کار کنید، اگر کسی به یک طلبه‌ای که تازه رسائل می‌خواند بگوید این کتاب به درد نمی‌خورد، اگر کسی این کتاب را نخواند چه چیزی را بخواند! بالأخره این بحث خبر واحد، به این جامعی‌ای که در کتاب رسائل آمده کجا آمده؟! ما بیائیم این بحث را ساندویچی و خلاصه‌اش کنیم، ساندویچی کردن یعنی دقایقش را کنار بگذارید، وقتی ما دقایق را کنار گذاشتیم، صد سال بعد با این روش حوزه ما همه‌شان مقلد می‌شوند، برای همیشه مقلد می‌شود و باب اجتهاد بسته می‌شود! لذا بحث‌ها را؛ چه بحث‌های اصولی و چه بحث‌های فقهی، باید عمیق خوانده شود.

البته مباحثی که ثمرات بیشتری دارد، آدم بیشتر کار کند، ولی من عرض می‌کنم از اوایلی که بحث خارج را خودم می‌خواندم، به آن رسیدم (نه اینکه الآن رسیده باشم)، واقعاً دیدم هر بحث اصولی یک جایی یک خلأیی در فقه بوده و فقیه را وارد کرده که این بحث را مطرح کند و ننشستند همین‌طوری به خیال خودشان بگویند یک بحثی درست کنیم و بحث کنیم، بلکه یک ضرورتی بوده

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْجَلِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْحُجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحُجَّ مِنَّا فَقَدْ كَفَرَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.» الكافي 4- 265- 5؛ عنه وسائل الشيعة، ج 11، ص 16، ح 14128-1.

[2] منتقى الجمان، ج 3، ص 62.

[3] «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا» سورة نساء، آیه 101.

[4] سورة نحل، آیه 1.

[5] سورة آل عمران، آیه 7.

[6] «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ* وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 213، ح 1.

[7] سورة مائدة، آیه 55.